



۷

مصاحبه اختصاصی با

ضیائی نگار پیکگانی



بسم الله الرحمن الرحيم

بنام پروردگار ایرانزمین

گروه چرخه در آبان ماه ۱۳۹۷ با کوشش چندی از دانشجویان پردیس فارابی دانشگاه تهران تاسیس شد تا بتواند خط مقدم پاسخگویی به نیازهای فرهنگی و اجتماعی دانشجویان ایرانی باشد. ماهنامه چرخه در واقع یک ماهنامه مستقل دانشجویی با محوریت فرهنگی اجتماعی است.

۱- باید توجه کرد که چرخه تنها سعی دارد تا دلایل مبرم و خالی از هرگونه شبهه را برای وقایع مورد نظر نشر نماید و نتیجه گیری هدایت شده و تبلیغاتی ای نخواهد داشت.

۲- در باب استقلال نشریه، باید خاطر نشان کرد که چرخه برای ارائه مسائل خارج از جناح بندی ها و احزاب تاسیس شده و تا جایی که امکان داشته باشد، تلاش خواهیم کرد که درگیر منجالب تحریف و تبلیغ در قالب نقد و بررسی نشویم.

صاحب امتیاز، طراح، صفحه آر: **محمدامین عبیدی قمی**

مدیرمسئول: **فاطمه سادات موسوی**

سر دبیر: **نوید قربانی**

ویراستار: **پرهام نکوطلبان**

نگارگر: **زهرا شیرمحمد**



دانشگاه صادرکننده مجوز: **دانشگاه تهران**

زمینه انتشار: **فرهنگی-اجتماعی**
(سیاسی، اقتصادی، هنری، ادبی)

تاریخ انتشار: **۳۰ مهر ۱۳۹۹**

شماره: **هشتم** (دوره دوم)



آزایم اجتماعی



فاطمه هوسوئی
ادبیات اجتماعی

فرض کنید با گروهی از افراد برای رسیدن به قله‌ی یک کوه مسیری را آغاز

می‌کنید. ترجیحاً نیازی نیست که این افراد را بشناسید. ممکن است یکی از اعضای خانوادتان و یا یکی از صمیمی‌ترین دوستانتان هم در این جمع حضور داشته باشند.

یک آن اتفاقی رخ می‌دهد و شما در چاه نسبتاً عمیقی سقوط می‌کنید. صدای شما به بالا نمی‌رسد ولی می‌توانید صدای مبهم و پیچ‌پچ‌وار هم‌گروهی‌های خودتان را بشنوید.

عده‌ای به قله‌ی کوه و از دست دادن زمان فکر می‌کنند و شما را رها می‌کنند. عده‌ای دنبال مقصر قضیه می‌گردند و دنبال این هستند که بدانند شما چطور داخل گودال افتادید؟ عده‌ای به فکر نجات شما هستند در حالی که نمی‌دانند شما زنده‌اید یا نه؟ تعداد زیادی از افراد اظهار تأسف می‌کنند و به فکر دلداری دادن به شخص نزدیک شما (خانواده یا دوست شما) هستند.

افراد در واکنش به اتفاق ناگواری که برای شما رخ داده با یکدیگر مشورت می‌کنند و به روش‌های مختلف نجات شما فکر می‌کنند و نظرهای متفاوتی دارند. گاهی تضاد و تعارض دارند و ممکن است شما شاهد کنش‌های خشونت‌آمیز آن‌ها هم باشید.

در این بین شما هم برای نجات خود تلاش خواهید کرد. فریاد می‌زنید تا صدای‌تان را به گوش افراد برسانید و از دیگران درخواست کمک می‌کنید. اما در همین لحظه فکر می‌کنید چنانچه هر طنابی به سمت پایین فرستاده شود، شما آن را می‌گیرید تا خودتان را نجات بدهید؟ به این فکر می‌کنید که آیا هر کسی که طنابی را پرتاب کرد، واقعا قصد نجات شما را دارد؟

تفاوت نوع جامعه‌ی مدنی شکل گرفته تا به امروز این را تعیین می‌کند که در نتیجه شما نجات پیدا می‌کنید یا نه؟ جامعه‌ی رشدیافته در پی یک رخداد ناگوار با





را روشن کردیم و از قوانین ناعادلانه‌ی کشور انتقاد کردیم. اما خوشبختانه آنچه در تعداد اندکی از محافل از آن یاد

شد، جوانب مهم‌تر این اتفاق بود. فرهنگ و عرف غلط در برخورد با مسائل خانوادگی، ناکارآمدی نهادهای آموزشی فرهنگی و ... بررسی این مسائل و عملیاتی کردن اصلاحات در قسمت‌هایی که با نقص روبه‌رو هستند مسئله‌ای مهم‌تر بود برای به حداقل رساندن این نوع از ناهنجاری‌ها در جامعه. اما آیا من و اطرافیانم یادمان هست که اصلاً حکم پدر رومینا چه شد؟ آیا در نظام آموزشی و خانواده تغییر احساس کردید؟ یا فقط سروصداهای فضای مجازی برایمان هیجان‌انگیز است؟ مسئله‌ای که توجه به آن و پافشاری بر آن می‌توانست نقشی اساسی در کاهش خشونت خانگی، قتل‌های ناموسی و افزایش استحکام نظام خانواده داشته باشد.

با یک نگاه گذرا به جامعه متوجه جسدهای نیمه‌جان دیگری می‌شویم که در عمق گودال در حال فریاد زدن هستند اما ما منتظر بوی متعفن جسد پس از مردنش هستیم تا پروفایلمان را به رنگ سیاه در آوریم و هشتگ تسلیت بزنیم.

✿ فرهاد کولبر چندین ماه قبل در خواب عمیق مرگ فرو رفت و ما حتی نمی‌دانستیم اصلاً کولبر یعنی چه و در کدام قرن زندگی می‌کنیم که افرادی مجبور به انجام چنین کاری هستند؟ اما کمیته‌ای برای حل و فصل این مسئله تشکیل نشد تا امروز مانی ۱۴ ساله برای خرید گوشی هوشمند و نصب نرم‌افزار ناشاد آموزش و پرورش از کوه سقوط کند و ندانیم قرار است چه بر سر دیگر فرزندان سرزمین بیاید.

احساس مسئولیت در برابر آن چه موجب تنش در بطن و نامنظمی در شکل جامعه شده است، روحیه‌ی هم‌بستگی خود را با انواع مهارت‌های از پیش کسب شده (خودآگاهی، همدلی، مدیریت استرس، تفکر نقادانه و خلاقانه، مهارت‌های ارتباطی، قدرت حل مسئله و تصمیم‌گیری) نشان می‌دهد. اما فقدان این شرایط و عوامل دیگر باعث می‌شود هم‌گروهی‌های شما به نتیجه نرسند و در حاشیه‌ی مسائل رخ داده غرق شوند و آن قدر در این مسیر درجا بزنند تا گودال را با خاک و سنگ‌های ریز و درشت پر کنند و در نهایت شما درون گودال به کام مرگ کشیده شوید.

رخ دادن چالش‌ها و اتفاقات مختلف در زندگی فردی و اجتماعی انسان امری کاملاً بدیهی است. آن چیزی که اهمیت دارد، شیوه‌ی برخورد فرد در قبال مشکل شخصی خود و افراد چه در جایگاه شهروند و چه در جایگاه مسئول است. زمانی که افراد جامعه از چالش‌ها به عنوان فرصت بهره نمی‌برند و در پی اصلاح شرایط و عواملی که فاجعه‌ی رخ داده را شکل داده است نیستند، ما شاهد بهم ریختگی، تنش، عدم اعتماد به یکدیگر و احساس ناخوشایند ناامیدی در پی تکرار اتفاقات بد و ناگوار در میان شهروندان خواهیم بود.

آن چه را که ما در پی اتفاقات اخیر جامعه شاهد آن بودیم می‌توان نوعی از همین درگیری‌های بی‌فایده دانست. هر صبح و شام که صفحات خبری فضای مجازی را باز می‌کنیم، یک آشی برایمان پخته‌اند و ما هم انگار آماده‌ی نبرد تن به تن باشیم، دست به کیبورد می‌بریم و نظر گران‌بهای خودمان را در هر حوزه‌ای که به خصوص علمش را نداشته باشیم می‌نویسیم، در حالیکه حتی نمی‌دانیم جسم نیمه‌جان افتاده در گودال چه چیز را طلب می‌کند؟!

✿ چندی پیش رومینا توسط پدرش به طرز وحشیانه‌ای به قتل رسید و خواست همگانی، اعدام پدر بود. همه‌مان دکه قدرت تحلیل‌مان



❁ در چند هفته‌ی اخیر کاربران توئیتر از تجربه‌های آزار جنسی توسط افراد نوشتند و در ابتدای امر امید به اینکه فریاد خاموش زنان و مردان قربانی به گوش برسد بسیار زیاد بود، اگر که حرکت چهار ابتدال نمی‌شد.

این جریان با افراطی‌گری‌ها، نظرات و تحلیل‌های نادرست علمی و حقوقی و غیراخلاقی و گم شدن تحلیل‌ها، آموزش‌ها و نقدهای درست و کاربردی از بین رفت و نتیجه‌ی آرمانی و مطلوب مدنظر به دست نیامد.

چنگ زدن به هر طنابی برای نجات دادن خودمان از این گودال کار چندان درستی نیست و عدم شناسایی دوست و دشمن و توجه به اشخاصی که با نظر به منافع فردی خود و گروهشان، طناب پوسیده‌ای به سمت ما پرتاب می‌کنند، احتمال دارد نه تنها نتیجه‌ی مطلوبی نداشته باشد بلکه احتمال رها کردن طناب از سوی آن‌ها و یا پاره شدن طناب نیز وجود خواهد داشت.

مسئله‌ی دیگری که در جوامع مختلف می‌تواند حاکم باشد، سیاست پنهان اما موثر نهادهای قدرت است: **«توجه مردم را از مسائل اصلی جامعه، اقتصاد، سیاست و ... دور کن و به مسائل حاشیه‌ای بپرداز.»**

ساختن شبه مسئله و ایجاد چالش‌هایی که اهمیت چندانی ندارد و اگر اهمیت هم داشته باشد، با کمی دقت در بطن قضیه متوجه می‌شوید که ریشه‌ی آن برمی‌گردد به مشکل بزرگ‌تری که نهاد قدرتمند اجازه‌ی ورود به آن را نمی‌دهد. دولتمردان و مسئولان نهادهای قدرتمند تمام تلاش خود را به کار می‌گیرند تا مداخله‌گری شهروندان را بیش‌تر نکنند. آن‌ها مردم جامعه را نشانه می‌گیرند و مورد چالش قرار می‌دهند سپس از آن‌ها می‌خواهند خودشان مسئولیت نجاتشان را برعهده بگیرند.

برای مثال: سرپرست دادسرای تهران از شهروندان اخلاق‌مدار می‌خواهد کشف حجاب در خودرو، پارتی‌های شبانه و غیره را با ذکر مشخصات دقیق زمان وقوع به شماره‌ای ارسال کنند.

نمونه‌ی بارز قرار گرفتن مردم در برابر یکدیگر که در این زمان شهروندان نه تنها احساس مسئولیت نمی‌کنند بلکه احساس یأس و ناامیدی نسبت به حاکمیت به آن‌ها دست می‌دهد.

فضای مجازی جولانگاه اخبار و شایعات مختلف در مورد سلبریتی‌ها، اینفلوئنسرها و ... می‌شود و افراد گروه‌های مختلف جامعه هر یک به نحوی به آن می‌پردازند. اخبار زرد چنان پُررنگ می‌شوند و تیتراژ یک را به خود اختصاص می‌دهند که مسائل مهم و اساسی جایگاه خود را از دست می‌دهند. قدرت سیاسی و پروپاگاندای رسانه‌ای اختلاف، فساد اقتصادی، اخلاقی، اجتماعی، اختلاس و ... را یا به ویژگی‌های شخصی افراد ربط می‌دهد یا به دخالت‌های دست‌های پر قدرت خارجی. اینگونه نهادهای داخلی و تبعاً مسئولین داخلی، طیب و طاهر از فیلتر انگشت اتهامی که به سمت آن‌هاست، رد می‌شوند. در حالی که ریشه‌ی این گونه اختلاس‌ها، رانت‌ها، فسادها و ... در گروه‌ها و قدرت‌های سیاسی قرار دارد. صورت مسئله با پُررنگ کردن اعدام سلطان سکه یا سلطان کره (؟) پاک می‌شود، اما سازوکار منجر به فساد و ایجاد امثال ب.ز و ا.ط به قوت خود باقی می‌ماند.

این مدیریت نادرست و عدم شفافیت نه تنها باعث پایداری وضعیت موجود است بلکه با دادن اطلاعات ناقص و ناصحیح به مردم موجب تنش و اضطراب و اختلاف در میان شهروندان می‌شود.

مردم از اصل ماجرا خبردار نمی‌شوند، اما سوار شدن بر موج و جریان را به‌خوبی یاد می‌گیرند.





رخشاره مهر؛

چشمه | The Fountain

نویسنده و کارگردان: دارن آرنوفسکی (Darren Aronofsky)
عاشقانه، علمی-تخیلی | آمریکا | ۱ ساعت و ۳۶ دقیقه
بودجه: ۳۵ میلیون دلار | باکس آفیس: ۱۵ میلیون دلار

IMDB 7.2 | METACRITIC 51% | R.T 52%



رخشاره‌ای به کارگردانی دارن آرنوفسکی (Darren Aronofsky) که همچون دو رخساره دیگرش واکنش‌های متفاوتی را دریافت کرده است. این رخساره نه چندان پیچیده اما عمیق سه داستان اصلی را در مورد عشق و مرگ در سه برهه‌ی زمانی مختلف از اسپانیای سده‌ی شانزدهم تا زمان حال و سپس سفینه‌ای فضایی با درخت زندگی که در کهکشانی معلق است، روایت می‌کند. نحوه روایت غیرملموس این سه دوره که به صورت دایره‌ای ست و از انتها به ابتدا بیان می‌شود، باعث شده برای مخاطب پرسش‌های زیادی از جمله: «کدام یک واقعیت است و کدام یک خیال؟» به وجود بیاید.

بازی هیو جکمن (Hugh Jackman) در این رخساره بی‌شک بهترین بازی او بوده است. البته نبوغ کارگردانی چون آرنوفسکی را در به‌کارگیری رنگ‌ها و موسیقی درخشان رخساره ساخته کلینت منسل (Clint Mansell) را نمی‌توان نادیده گرفت.



کتیون یاسان | معرف این رخساره

چشمه رخساره‌ایست که هر چه بیشتر به آن فکر می‌کنید، بیشتر شما را تحت تأثیر قرار می‌دهد و شما به یک بار دیدن آن اکتفا نخواهید کرد.



فاطمه موسوی | مدیرمسئول

طبیعتاً رخساره‌ای برای تمامی سلیقه‌ها نیست. ولیکن با اطمینان می‌توانم بگویم پس از دیدن آن احساس رضایت خواهید داشت.



نگین قربانی | هیئت تحریری

رخساره‌ای تأثیر گذار هر چند که مخاطبان محدودی دارد و آنطوری که باید دیده نشد سه گانه که از ابتدا برای گروهی مبهم و برای گروهی تامل برانگیز است اگر طرفدار سینمای آرنوفسکی و اندیشیدن بعد از تماشای فیلم هستید پیشنهاد مناسبی است



امین عبیدی | صاحب امتیاز و طراح

منتظر یک شاهکار نباشید! با اینحال می‌توانید سنگ بنای رخساره های زبانزد آرنوفسکی که پس از چشمه ساخته شدند را درون آن ببینید.



ضیایی بیگدلی

۱

پروفسور فارابی دانشگاه تهران در شهر قم تأسیس شد و کهن‌ترین مرکز آموزش عالی استان قم به شمار می‌رود. بنیان‌گذار این مجموعه دانشگاهی آقای دکتر «محمدحسین ضیایی بیگدلی» است.

خیلی خوشحالیم که در خدمت شما هستیم و واقعاً یک افتخار بزرگه؛ از دو جنبه: جنبه‌ی اول مقام والای علمی شماست که همگان گفتند و نیازی به تکرار نیست و جنبه‌ی دوم که تا حالا اشخاص زیادی به خاطرش نبومند سرآغتون، بحث نقش شماست در مدرسه‌ی آموزش عالی علوم قضایی و اداری قم و نیز نقش پدرتون، مؤسس این مدرسه (دانشگاه فعلی)، که خیلی بهش پرداخته نشده و در اینترنت هم جایی رو ندیدیم که خیلی به این قضیه پرداخته شده باشه. علت اصلی حضور ما هم همین جنبه‌ست که بتونیم از شما مطالب مفیدی رو دریافت کنیم.

پیرای شروع برامون از دکتر محمدحسین ضیایی بیگدلی و تأثیرشون بر آینده‌ی شما و رفتنتون به سمت علم حقوق بگید.

مرحوم پدر از چند جنبه به زعم من و بسیاری استثنایی بودند؛ نه به معنای خوب یا بد کلمه. منظورم خود استثنایی بودند. چون ایشون در واقع سابقه‌ی حوزوی داشتند و در ۲۵ سالگی توانستند از ۴ مرجع عالی‌قدر زمان درجه‌ی اجتهاد بگیرند و پس از گرفتن درجه‌ی اجتهاد وارد دانشگاه شدند. بعد از تموم شدن دانشگاه هم وارد محیط کار اداری شدند و در نتیجه از این جهت شخصیت خاصی بودند. ایشون در اون مقطع زمانی (قبل از سال ۱۳۳۰) به تدریج موقعیت اداری بالایی در وزارت امور اقتصاد و دارایی پیدا کردند و ضمناً به دلیل قمی بودن و داشتن درجه‌ی اجتهاد، کماکان رابطشون رو با حوزه حفظ کردند. در اون مقطع (دوره‌ی شاهنشاهی) خیلی عجیب بود که یک فردی هم با دستگاه حکومتی ارتباط نزدیکی داشته باشه، هم با حوزه‌ی علمی. مخصوصاً خاطر من هست که ایشون با آیت‌الله العظمی بروجردی ارتباط بسیار نزدیکی داشتند؛ طوری که آخر هفته وقتی ایشون قم می‌رفتند، با مراجع، با آیت‌الله گلپایگانی و آیت‌الله نجفی دیدار می‌کردند و در جلسات مباحثات طلاب شرکت می‌کردند.

از طرفی در مورد شخصیت اداریشون، یک خاطره‌ی جالب هست که بعید می‌دونم قبلاً جایی توسط من گفته شده باشه: زمانی که دکتر علی امینی نخست‌وزیر شد، پدر بنده رابطه‌ی بسیار نزدیکی با ایشون داشتند و دکتر علی امینی می‌خواست یک سری اصلاحات انجام بده و حفظ رابطه با حوزه و علما یکی از اهدافش بود. به مرحوم پدر گفته بود: «تو که ارتباط نزدیکه، زمینه رو فراهم کن که من برم ملاقات آیات عظام». بعد از ملاقات با آقایان نجفی و گلپایگانی و دیگر علما، دکتر امینی به پدر گفته بود: «شنیدم یک نفر دیگه هم هست که یکمی شلوغ‌بازی درمیاره و یک ذره حرفای چیز می‌زنه. تو لیست این آدمایی که ما قراعه ببینیم اونم هست؟»

۲

در سال‌های میانی ۱۳۴۰ که دولت وقت مجوز تأسیس موسسات آموزش عالی خصوصی را مخصوصاً در شهرستان‌ها صادر نمود، مرحوم دکتر ضیایی بیگدلی بر آن شد تا یک مدرسه عالی نیز در قم تأسیس نماید، اما با مقاومت‌ها و رقابت‌هایی از سوی برخی از عوامل بهائیت مواجه شد. بالاخره پس از چند سال تلاش در سال ۱۳۴۹ موفق به کسب مجوز تأسیس «مدرسه عالی علوم قضایی و اداری قم» از وزارت علوم آن زمان شد. درواقع وی مؤسس اولین دانشگاه در شهر قم است.



۳

مدرسه عالی قم از بهمن ماه سال ۱۳۴۹ با تعداد ۳۷۰ دانشجو در رشته‌های علوم قضایی و اداری در سطح فوق دیپلم (کارشناسی) و با ریاست شخص ایشان آغاز به کار کرد و با سعی و تلاش فراوان و با بالابردن کمیت و کیفیت علمی مدرسه عالی، در سال ۱۳۵۱ مجوز دوره فوق دیپلم به لیسانس (کارشناسی) ارتقاء یافت.

مرحوم پدر گفت: «من بلافاصله متوجه شدم که آقای روح‌الله رو می‌گه و در جواب دکتر امینی گفتم نه.» دکتر امینی گفتند که نه من می‌خواهم ایشون رو هم حتماً ببینم. پدر هم که نگران شده بودند با آقای اشراقی (داماد امام خمینی) صحبت کردند و قضیه رو برای ایشون شرح دادند. گفتند که تو با آقا یک صحبتی بکن که ایشون قراره بیاد قم. خیلی جالب بود که امام خمینی گفتند اشکال نداره و می‌تونه برای ملاقات بیاد. پدر به همراه نخست وزیر، اول رفتند سراغ بقیه‌ی آقایون؛ به جهت والاتر بودن جایگاه علمی نسبت به آقای روح‌الله و در آخر نزد امام رفتند. دکتر علی امینی به تنهایی به ملاقات رفتند و بعد از رسیدن، امام بلافاصله به طلاب خودشون گفتند که از خونه بیرون برید و فقط به آقای اشراقی گفتند که شما بمونید. یعنی، در مجموع فقط ۴ نفر در جلسه بودند: دکتر علی امینی، دکتر ضیایی بیگدلی، امام خمینی و آقای اشراقی. آقای امینی شروع کردند به توضیح اصلاحاتشون و تمام مدت امام ساکت بودند. دکتر امینی در آخر جلسه خطاب به امام گفتند که اگر خواسته‌ای دارید بفرمایید و امام نه گذاشتند و نه برداشتند و گفتند: «خدمت به خلق.» دکتر امینی گفتند: «نه منظور من خواسته‌ی شخصی خودتونه.» و امام دوباره با تکیه دادن سرشون تکرار کردند: «خدمت به خلق.» این پرسش و پاسخ، سه بار بین دکتر امینی و امام خمینی تکرار شد و در هر سه بار پاسخ امام برعکس دیگر آقایون که تقاضاهای دیگری داشتند، فقط خدمت به خلق بود. بعد از اتمام جلسه که نیم ساعت هم نشد، دکتر امینی قبل از سوار شدن به ماشین خطاب به مرحوم پدر گفتند: «ازت ممنونم. خوب کردی منو آوردی. این ۱۸۰ درجه با بقیه فرق داره.» پدر همیشه سعی می‌کرد که فاصله‌ی بین دستگاه حکومتی و حوزه کم‌تر بشه. البته در کنار پدر، آیت‌الله شریعتمداری هم خیلی در این رابطه نقش داشت. ضمن کار کردن هم ادامه تحصیل دادند تا دکترا و هم به تدریس می‌پرداختند. دانشکده‌ی حقوق تهران، دانشکده‌ی الهیات و دانشکده‌ی افسری تا بحث تأسیس مدرسه‌ی عالی مطرح شد.

در ارتباط با سؤالی هم که کردید قطعاً شخصیت ایشون روی من خیلی تأثیر گذاشت. با اینکه من دوست داشتم کشاورزی بخونم، می‌گفتند الا و لابد باید حقوق بخونی و باید قاضی شوی. حقوقش رو خوندیم ولی دنبال قضاوتش نرفتیم. ایشون به خاطر نرفتن من به سمت قضاوت ناراحت بودند که بعد از اومدن به دانشگاه خیالشون راحت شد: اگلا اگر قاضی نشدی، معلم (استاد) دانشگاه شدی.

سؤالی الآن برام پیش اومد: رابطه‌ی دوطرفه‌ی پدر با حکومت و حوزه باعث نشد که از طرف حوزه یا حکومت به ایشون حمله‌ای بشه؟

نه. خوشبختانه چون زندگی‌نامه‌ی ایشون رو کامل می‌دونستند و خانواده‌ی مذهبی شناخته شده‌ای داشتند، مشکلی پیش نیومد و هر دو طرف با حسن نیت ایشون که کم کردن فاصله‌ی حکومت و حوزه بود آشنا بودند؛ یعنی یا کاری نداشتند یا خیلی هم استقبال می‌کردند.

چی شد که شما خارج از کشور رو برای ادامه‌ی تحصیل انتخاب کردید و چرا فرانسه؟

این‌جا برای ادامه‌ی تحصیل به خصوص برای فوق لیسانس و دکترا حق انتخاب زیادی مثل امروز نداشتید. تنها دانشگاه تهران بود و اونم فقط حقوق خصوصی و جزا. منم خیلی علاقه‌ای به این دو تخصص نداشتم و اون وقت هم خیلی معمول بود کسانی که دوره‌ی لیسانس رو تموم می‌کردند، فرانسه رو انتخاب می‌کردند؛ بیش‌تر به این دلیل که فرانسه از لحاظ حقوقی با نظام حقوق ایران سازگاری داشت و هنوزم همین‌طوره و حقوق ایران بیش‌تر به سمت سیویل لا (Civil Law) متمایل بود تا کامن لا (Common Law).

۴

مرحوم دکتر ضیایی بیگدلی در طول پنج سال که مسئولیت اداره‌ی مدرسه عالی را برعهده داشت، توانست با انعقاد دو قرارداد همکاری علمی - آموزشی با دانشکده‌های حقوق و علوم اداری دانشگاه تهران، از استادان برجسته و بنام آن دانشگاه جهت تدریس استفاده کند و کیفیت آموزشی را در آن مدرسه عالی ارتقاء بخشد و تعداد دانشجویان را به حدود ۱۵۰۰ نفر افزایش دهد.



دکتر محمدحسین ضیایی بیگدلی، در دانشکده افسری وقتی ژنرال دوگل به ایران آمده بود.

متأسفانه در اواخر سال ۱۳۵۴ دولت شاهنشاهی تصمیم گرفت تا کلیه مؤسسات آموزش عالی خصوصی را به نوعی دولتی کند و هر یک را به دانشگاهی وابسته نماید و بر این اساس، مرحوم دکتر ضیایی بیگدلی از ریاست آنجا برکنار شد و مدرسه عالی به دانشگاه تهران وابسته شد و آقای دکتر مظاهر مصفا رئیس مدرسه عالی شد. البته در اولین سال پس از انقلاب اسلامی، حکم مصادره ساختمان و تجهیزات مدرسه عالی توسط دادگاه انقلاب قم صادر شد که در سال-های بعد در اثر اقدامات مجدانه و برحق مرحوم دکتر ضیایی بیگدلی حکم مصادره لغو گردید و توافق شد که ساختمان و تجهیزات مدرسه عالی به قیمت روز به دانشگاه تهران فروخته شود و منتقل گردد.

تلاش می کرد برای اینکه بتونه این مؤسسه رو راه بندازه. شرایط مؤسس رو داشتند ولی به هر حال از ۳ جهت مانع وجود داشت: عمدتاً آجازه‌ی تأسیس این مدارس در شهرستان ها داده می شد. البته در تهران هم این اجازه داده شد، مثل مدرسه‌ی عالی ترجمه که بعد از تأسیس دانشگاه علامه طباطبایی در این دانشگاه ادغام شد. ایشون خیلی مصر بود که این مدرسه‌ی عالی در قم تأسیس بشه چون روی شهرش تعصب خاصی داشت. از یک طرف حوزه مخالف بود (با وجود ارتباطات پدر با حوزه) و بین علما اتفاق نظر بود که نباید یک مدرسه‌ی عالی یا یک دانشگاه کوچک (یا کالج) در شهر قم تأسیس بشه. مسئله‌ی مد نظر حوزه این بود که چون از تمامی شهرها امکان ورود به این مدرسه هست و فقط ساکنان قم وارد این مدرسه نمی شوند، موجب به هم ریختن بافت شهر می شود اما به نظر من نکته‌ی مهم تر شاید اختلاط دختر و پسر بود که با توجه به شرایط اون زمان این مسئله توسط هیچ کدام از آقایون مورد پذیرش نبود. از طرف دیگر ساواک قم مخالف بود. در واقع ساواک مرکزی مخالف بود ولی چون تأسیس این مدرسه قرار بود در قم رخ بده به تبعش ساواک قم مخالف بود که از ساواک مرکزی دستور می گرفت. به این دلیل که می گفتند اینجا یک مرکز دانشجویی و از لحاظ سیاسی همواره دردسرساز می شه. ما الآن در قم حوزه داریم و مشکل داریم باهاش، دانشگاه هم اضافه می شه و ممکن است این دو مرکز در مسائل سیاسی دست به دست هم بدنند. مخالفین دولتی هم وجود داشتند و نمی خواستند یک محیط دانشجویی در شهری مثل قم راه بیفتد و مشکل ایجاد کند. در بدنه‌ی تشکیلات حکومتی، دکتر ایادی که جزء سران بهایی بود و جزء مخالفین، می گفت وقتی افراد به شهر قم بروند، جذب حوزه می شوند و خودبه خود موجب گسترش و توسعه‌ی شعائر اسلامی می شوند. یعنی بهتون بگم که هیچ کسی موافق نبود. تنها موافقان جوانان قمی بودند؛ مخصوصاً مخصوصاً خانواده‌هایی که دختران جوان دارند و نگران بودند دخترانشان بیایند تهران یا شهرستان‌های دیگر. باور کنید که ما چندین بار به پدر گفتیم که ول کنید. با این همه مخالفت شما دیگر پیگیری نکنید. به گونه‌ای شده بود که بر رابطه‌ی صمیمانه‌اش با حوزه تاثیر گذاشته بود؛ به وی می گفتند که شما خودت را بکش کنار.

همچنین وی محل مدرسه عالی را از ساختمان استیجاری داخل شهر (خیابان ایستگاه راه آهن) به مکانی خارج از شهر و در زمینی موروثی به مساحت حدود سی هزار متر مربع و در ساختمانی نزدیک به شش هزار متر مربع و با تجهیزات کامل (که با هزینه شخصی ساخته شده بود) انتقال داد (محل فعلی پردیس قم دانشگاه تهران).

چرا حقوق بین الملل؟

حقیقتاً من ۱۰۰ درصد تصمیم نداشتیم این انتخاب رو انجام بدم، شاید باید بگم از بد حادثه این اتفاق افتاد؛ چون حقوق خصوصی و حقوق جزا رو دوست نداشتیم و حق انتخاب دیگری نیز نداشتیم. نکته‌ی بسیار مهم برای من این بود که در نظام فرانسه دانشجو بلافاصله در هر سطحی که وارد دانشگاه می شه یک استاد راهنمای تحصیلی داره ولی متأسفانه در ایران این قضیه فرمالیتست. این استاد با استاد راهنمای پایان نامه و رساله متفاوت؛ البته ممکنه یکی باشند که در مورد استاد راهنمای تحصیلی بنده هم همین اتفاق افتاد. برای خارجی‌ها این استاد راهنما نقش پررنگ تری ایفا می کند. استاد راهنمای تحصیلی‌ای که دانشکده به من معرفی کرده بود، یک استاد برجسته‌ی حقوق بین الملل بود و بعد از گذشت ۵۰ سال یا بیشتر، رفتار و کردارش و بعضی روش‌هایی که به کار می برد، برای من الگوست.

بالاخره نوبت سؤال اصلی شد. از تأسیس مدرسه‌ی عالی توسط پدر برامون بگید و مشکلاتی که داشتند. سایت‌های مختلف نوشتند که بهاییان و گروه‌های دیگری مخالف بودند. اگه می شه برامون بیش تر از این قضایا تعریف کنید.

تقریباً بعد از اینکه ایشون دکتر را گرفتند و با دانشکده‌ها همکاری داشتند، یک قانونی تصویب شد در مجلس وقت با عنوان 'اجازه‌ی راه اندازی مدارس خصوصی' که تحت یک شرایط و ضوابط خیلی سختی اجازه می دادند افراد مدارس به اصطلاح خصوصی (تقریباً شبیه دانشگاه‌های غیرانتفاعی الآن) افتتاح کنند. اون زمان به این خاطر که کاملاً همه چی دولتی بود و مثل الآن نبود که دانشگاه های آزاد و غیرانتفاعی و... زیاد باشند؛ باعث شده بود خیلی از افراد بروند دنبال راه انداختن این مؤسسات. جرقه‌ی این کار سال ۴۶-۱۳۴۵ در ذهن پدر زده شد. یعنی حدود سه چهار سال ایشون





دکتر محمدحسین ضیایی بیگدلی در دورانی که مدیر کل وزارت دارایی بوده‌اند

مجوز به گونه‌ای بود که برای همه‌ی مدارس عالی خصوصی ابتدا فوق دیپلم می‌دادند و مدرک لیسانس منوط بود به شرایط بعدی. این بود که ما به سازمان سنجش اعلام کردیم که در دو رشته‌ی علوم قضایی و علوم اداری دانشجو می‌پذیریم و چون خصوصی بود باید یک شهریه‌ای هم می‌گرفتیم که وزارت علوم تعیین می‌کرد و ما تعیین نمی‌کردیم. حتی یادم هست که شهریه‌ی هر ترم ۴ هزار تومن بود و همه می‌گفتند: چه گرون! چه خبره ۴ هزار تومن شهریه! حتی یادم هست که در روزنامه‌ها پذیرش اعلام شد. حدود ۵۰۰ نفر شرکت کردند که به ما اجازه داده بودند تا ۳۵۰ نفر دانشجو بگیریم. با اینکه می‌دوستانیم خیلی منتخبین برجسته‌ای نخواهیم داشت چون به هر حال تعداد کم بود، شروع کردیم و البته از نیم سال دوم ۵۰-۱۳۴۹ پذیرش دانشجو داشتیم و افتتاح دانشگاه مهر ۱۳۴۹ بود. اولین مشکلی هم که داشتیم بحث استاد بود. رئیس دادگستری قم (آقای دکتر فاطمی شریعت‌پناهی که دکترای جزا هم داشت. خدا رحمتش کنه فرد شریفی هم بود.) خیلی استقبال کردند بیایند و تدریس کنند. خیلی خوب بود از اینکه هم در جنبه‌ی عملی (ریاست دادگستری) و هم تئوری (تدریس دانشگاه) فعال باشند و ما هم خیلی خوشحال بودیم. جالبه درباره‌ی برادر آقای هاشمی رفسنجانی (اگر اشتباه نکنم اسمشون محمود بود) و معاون فرمانداری قم بودند، بدونید. ایشان فوق لیسانس الهیات داشتند و اعلام آمادگی کردند که اگر مجموعه نیاز به استاد دارد، برای کمک بیایند. بعداً ایشان فرماندار قم هم شدند. جدای از بحث برادری با آیت‌الله هاشمی رفسنجانی هم ایشان بسیار انسان شریفی بودند. حتی یادم هست که بعد انقلاب هم مدتی توی وزارت خارجه مشغول بودند ولی خب به سبب همون سوابق خدمتی که در دوره‌ی ستم‌شاهی داشتند، زیاد به ایشان میدان برای فعالیت داده نشد. انسانی بسیار روشن، با معلومات و

ایشون هم در جواب می‌گفتند: اگر من بکشم کنار چه بسا ممکن است بهایان به این شهر بیایند و پایگاه درست کنند. نه به شکل ظاهری اما افراد مرتبط با دکتر ایدای بیایند و این کار را بکنند. بهتر است که من پیام این کار رو بکنم. شماها من رو می‌شناسید. سابقه و پدر و جد اندر جد من رو می‌شناسید. من پیام با من بهتر می‌تونید برخورد کنید تا با اونا. به خاطر این مشکلات، حدود سه سال طول کشید تا ایشان تونست این مجوز رو بگیره.

۷
بر اساس ماده اول اساس‌نامه مدرسه عالی امور قضائی و اداری، هدف از تأسیس این مدرسه «تأمین نیازمندی‌های نیروی انسانی آزموده و کمک به ارتقای توان علمی و فرهنگی کشور از طریق فراهم آوردن موجبات و وسایل شایسته آموزشی و پژوهشی» ذکر شده است.

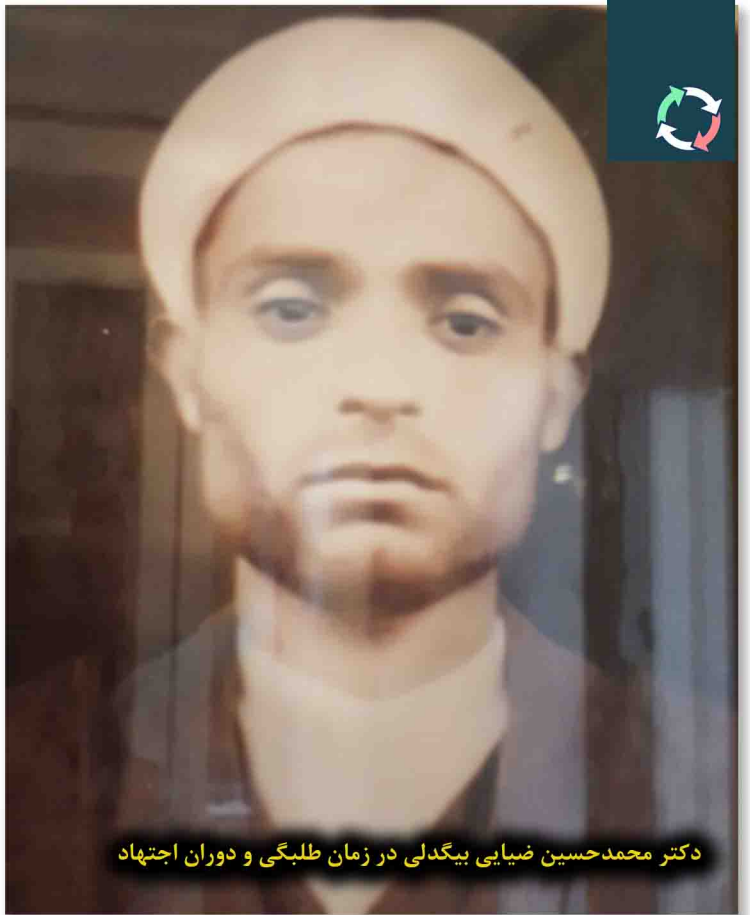
شروع به کار شما در مدرسه‌ی عالی به عنوان اولین عضو هیئت علمی چگونه رخ داد؟ و چگونه ادامه پیدا کرد؟

من خودم که شخصاً در جریان بودم. سال ۱۳۴۸ که من از فرانسه برگشتم (حدود ۴ سال اون جا بودم). مدت کوتاهی در وزارت کشور مشاور بودم. بعد به مدت طولانی‌تر وزارت خارجه بودم. وقتی پدر مجوز گرفتند، گفتند: «تو باید بیای به کمک من و من تنهایی نمی‌تونم.» برای من خیلی جالب بود که وقتی این پیشنهاد رو به همکارانم در وزارت خارجه گفتم، به من خندیدند. گفتند: «تو دیگه کی هستی؟ تو الآن برای رفتن به بهترین مأموریت‌های خارج کشور آماده‌ای و الآن باید بری قم!؟» تازه قم اون زمان با قم الآن فرق می‌کرد؛ مخصوصاً اون بافت فرهنگی و فکری حاکم. مدام می‌گفتند: «پدرت حالا می‌ره از یکی دیگه کمک می‌گیره. تو چرا باید بری؟ تو شاگرد اول ورودی وزارت خارجه شدی.» حقوق بین الملل هم تازه داشت روی بورس می‌اومد و وزارت خارجه خیلی علاقه‌مند بود در این زمینه افرادی داشته باشه. من بر سر دوراهی عجیبی گیر کرده بودم ولی به هر حال سر احترامی که به پدر و توصیه‌های ایشان داشتیم، دل را به دریا زدیم و وزارت خارجه را ترک کردیم و رفتیم به کمک پدر.

۸
همچنین بر اساس نامه‌ی شماره ۳۲/۲۸۴۸۴ مورخ ۱۳۵۶/۱۱/۱۲ دبیر کل شورای مرکزی دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی، هدف از ایجاد این مدرسه عالی «تأثیر نیروی انسانی در سطح میانه برای ایجاد امور دفاتر حقوقی و دادگاه‌ها و دفاتر اسناد رسمی» بوده است.

از سال‌های ابتدایی دانشگاه برامون بگید و چالش‌هایی که با اوناروبرو بودید.

بحثی که ابتدا مطرح بود، مکان دانشگاه بود. یعنی بلافاصله نمی‌شد ساخت و ساز کرد. باید یک جا رو موقتاً اجاره می‌کردیم. شهر قم سال ۴۹-۱۳۴۸ جای مناسبی برای اجاره نداشت. خوشبختانه در کنار همین جایی که الآن راه آهن و میدان راه آهن وجود دارد، یک ساختمان متعلق به راه آهن که قدیمی بود اما حیاط‌دار قرار گرفته بود. خیلی بزرگ نبود اما به هر حال می‌شد استفاده کرد. ساختمانی بود که خیلی برای راه آهن استفاده‌ای نداشت به اون صورت و ما تونستیم اون جا رو از راه آهن اجاره کنیم و تصرفاتی از نظر تبدیل اتاق‌ها به کلاس و... انجام بدیم. این از لحاظ بحث فیزیکی و سخت‌افزاریش. بحث دیگر بحث پذیرش دانشجو بود که جزء مقررات و ضوابط این بود که حتماً باید از طریق سازمان سنجش باشد و به صورت آزاد نمی‌شد. اصولاً هم



دکتر محمدحسین ضیایی بیگدلی در زمان طلبگی و دوران اجتهاد

همون طور که فرمودید مدرسه‌ی عالی خصوصی بوده ولی سال ۱۳۵۴ دولتی می‌شه و پدر شما از ریاست دانشگاه کنار گذاشته می‌شوند. واکنش شما و پدر چی بود به این قضیه؟

سال ۱۳۵۴ دولت یک مصوبه‌ای را گذراند و به طور کلی تصمیم گرفت مدارس عالی خصوصی منحل و با همان وضعیت به یک دانشگاه وابسته بشوند. در مورد مدرسه‌ی عالی علوم قضایی و اداری قم هم وزارت علوم با دانشگاه تهران صحبت کرده بود و قرار شد که مدرسه‌ی عالی به دانشگاه تهران وابسته بشود. بنابراین چون نمی‌خواستند که یک شخص غیر دانشگاه تهرانی ریاست را به عهده بگیرد، مرحوم دکتر مظاهر مصفا را به ریاست مدرسه‌ی عالی منصوب کردند که هم قمی بودند هم استاد دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران و به شکل محترمانه‌ای پدر را کنار گذاشتند. البته مرحوم دکتر مصفا با من صحبت کرد و گفت اگر بخواهم، می‌توانم به عنوان عضو هیئت علمی ادامه بدهم. از سالی که به عنوان استادیار وارد دانشگاه شدم، ۵ سالی می‌گذشت و حقوق استادیاری هم می‌گرفتم. حقوقش هم خیلی زیاد بود. ۱۳ هزار تومان در ماه می‌گرفتم که می‌گفتند بالاترین حقوقه! ولی پیشنهاد رو رد کردم و گفتم: دیگه اینجا وضعش فرق کرده.

۱۰

پس از آن که در سال ۱۳۵۴ این مدرسه به دانشگاه تهران واگذار شد، در مقطع کارشناسی به پذیرش دانشجو در دو رشته حقوق قضائی و مدیریت دولتی اقدام می‌کند.

شورای گسترش آموزش عالی در یکصد و هشتادمین جلسه خود که در تاریخ ۱۳۵۵/۱۲/۲۵ تشکیل شد، با تغییر اداره این مرکز از غیردولتی به دولتی و تغییر نام آن از مدرسه عالی امور قضائی و اداری به «مجمع آموزش عالی قم» موافقت کرد. البته نام این مجموعه در سال ۱۳۸۳ به «پردیس قم دانشگاه تهران» تغییر یافت.

همان جور که خودتون فرمودید خط فکری استادان با هم خیلی متفاوت بود و قم هم اون زمان شدیداً درگیر مبارزات انقلابی بود. در دانشگاه اوضاع چجوری بود؟ مخصوصاً از این جهت که تنها دانشگاه قم هم در آن بازه مدرسه‌ی عالی بود.

مواردی بود که به هر حال سر و صدا می‌شد، شلوغ می‌شد و تظاهراتی بود. حتی مواردی بود که با ریه‌های ارتشی ساواک می‌آمدند، دانشجویها را جمع می‌کردند و می‌بردند. جالب برای من این بود که بعد از افتتاح مدرسه‌ی عالی خود اداره‌ی ساواک می‌گفت که کادر ما دو برابر شده. ما می‌دونستیم که بین دانشجویها عامل نفوذی وجود داره؛ افرادی ظاهراً دانشجوی ولی مأمور ساواک. البته از اون جبهه هم بین دانشجویها وجود داشت، یعنی عوامل حوزه.

شما و پدرتون و کلاً اعضای هیئت علمی برای اظهار نظر سیاسی چه قدر داخل محیط دانشگاه به دانشجویها آزادی می‌دادید؟

ما اجازه نمی‌دادیم. دانشگاه جای درس خوندنه! البته دانشجویها هم خیلی منتظر اجازه‌ی ما نبودند؛ مثلاً تحت لوای شب شعر مراسمی برگزار می‌شد و حمید مصدق می‌آمدند که یکی از استادان هم بودند (یکی از دوستان عزیز من هم بودند که خدا رحمتشون کنه). درباره‌ی این شاعر عزیز بگم که حمید مصدق حقوق‌دان و وکیل بودند و بعدها هم که دانشکده‌ی حقوق علامه طباطبائی درست شد، عضو هیئت علمی شدند. فوق لیسانس هم داشتند. (البته فوق

از لحاظ اخلاقی بسیار شریف بودند، معمولاً از تهران می‌آمدند و ما برایشون سرویس گذاشته بودیم. چون ما در انتخاب افراد آزاد بودیم، (البته وزارت علوم می‌گفت که استادان باید حداقل فوق لیسانس داشته باشند. فوق لیسانس اون وقت البته!) به تدریج در ترم اول و دوم استادانی به دانشگاه اومدند که به قول فرانسوی‌ها یک ملانژ (Mélange) یعنی آمیخته‌ای از آدمایی با خط فکری کاملاً متفاوت بودند. از یک طرف مرحوم آیت استاد جامعه‌شناسی ما بودند که حتی بعد از انقلاب هم اون‌جا حضور داشتند. کاری به خط و خطوط سیاسیشون ندارم. بسیار با معلومات، بسیار وظیفه شناس و بسیار با اخلاق بودند. دانشجویها بسیار دوستشون داشتند و در ترم اول درس جامعه‌شناسی عمومی تدریس می‌کردند. مدرکشون هم جامعه‌شناسی بود البته فکر کنم لیسانسشون حقوق بود. از طرف دیگر **دکتر محمد باهری** معاون وزارت دربار هم به دلیل ارتباط خصوصی‌ای که از سال‌های تحصیل یا شاید قبل از تحصیل با پدر داشتند، استاد حقوق جزا هم بودند. حالا منظورم از «آمیخته» رو بهتر متوجه می‌شید. من ۲۷ سالم بود که هم قائم مقام پدر بودم و هم عهده‌دار کارهای اجرایی و اداری. پدر عمدتاً از تباطات با وزارت علوم، سازمان سنجش و... انجام می‌دادند ولی کارهای داخلی با من بود. ما در ترم اول دانشجو داشتیم که می‌تونم بگم از نظر سنی، پدر من حساب می‌شد (۵۵-۵۴ ساله). دانشجو هم داشتیم ۱۸ سال که تازه از دبیرستان آمده بود. دانشجویهای اون سن که می‌گم، اکثراً کارمندهای دادگستری بودند که می‌خواستند از این طریق کم‌کم وارد کادر قضایی بشوند و به خاطر وجود این مدرسه در شهر قم، کارشون راحت شده بود.

۹

مقطع اولیه تحصیل در این مدرسه کاردانی بوده و در سال ۱۳۵۱، هیئت امنای تقای این مقطع را به لیسانس در دستور کار قرار می‌دهند و در سال ۱۳۵۴ (سه سال پس از تصویب) متقاضی تغییر عنوان لیسانس خدمات شهری به لیسانس قضائی می‌گردند (دلیل این تقاضا همسانی برنامه‌های درسی این مدرسه با برنامه درسی دانشگاه تهران بوده است).

روند رو به رشد پردیس به صورت نسبی، تا زمان انقلاب فرهنگی ادامه داشت. پس از آن به دلایلی که ریشه در اوضاع و احوال زمان پس از هر انقلاب دارد، دچار رکود شد اما پس از پشت سر گذاشتن این دوره بحرانی، از سال ۱۳۶۵ به بعد، روند مناسب و معقولی در بهبود اوضاع آموزشی، رفاهی و عمرانی پردیس آغاز گردید. در این سال شمار دانشجویان به پانصد نفر افزایش یافت.

سپس، اقداماتی در جهت افزایش رشته ها و تعداد دانشجویان و نیز جذب دانشجویان به صورت آموزش های آزاد انجام شد؛ به گونه ای که در سال های بعد در اواخر دوران ریاست طولانی دکتر مجتبی الهیان علاوه بر افزایش دانشجو، زبان و ادبیات عرب، گرایش های حقوق خصوصی، حقوق عمومی، حقوق جزا و جرم شناسی و مدیریت دولتی نیز دایر شد.



دکتر محمد حسین ضیایی بیگدلی در زمان ریاست مدرسه عالی قضایی

به من گفتند: «تو بیا معاون مالی-اداری اینجا و عضو هیئت علمی بشو» و من با احتساب ۵ سالی که استاد بودم معاون مالی-اداری شدم. مجتمع آموزش عالی علوم انسانی که تشکیل شد، شهید عضدی رئیسش شدند، مؤسسات خصوصی و دولتی تهران همه در اون ادغام شدند و با اینکه من اصلاً نمی شناختمشون، ایشون از من خواستند که معاون مالی-اداری مجتمع بشم. بعد از این که ایشون شهید شدند، یک مدتی من معاون مالی-اداری بودم، سپس کنار کشیدم. سال ۱۳۶۰ دانشگاه علامه طباطبائی تأسیس شد. من هم به عنوان مدیر گروه حقوق انتخاب شدم و اولین رئیس دانشگاه علامه مرحوم دکتر علی شیخ الاسلامی بودند.

بعد از انقلاب، دادگاه انقلاب قم حکم صادره ی ساختمان و تجهیزات مدرسه ی عالی صادر می کنه و با تلاش پدر شما این حکم لغو می شه. چی شد که پدر به فکر لغو این حکم افتادند؟

زمانی که قانون دولتی شدن مدارس عالی خصوصی تصویب شد، مصادره صورت نگرفت؛ بلکه ساختمان فعلی پردیس فارابی (۳۰ هزار متر زمین) طبق نظر کارشناس اجاره داده شد و بعد انقلاب، دادگاه انقلاب شهر قم حکم مصادره ی جالب صادر کرد که در حکم گفته شده بود: **بهتر است** که مدرسه ی عالی مصادره بشود. خوشبختانه پدر موفق شد که به یک نسخه از حکم دسترسی پیدا کند و این «**بهتر است**» برای پدر که به دنبال لغو این حکم بود، نکته ی مثبتی بود. سال ها تلاش کرد و اکثر اوقات، چه من چه خواهرانم و برادرانم به اش می گفتیم: «ول کن دیگه، فایده نداره.» اما قبول نمی کردند. می گفت: «لا و لابد من باید بفهمم این **بهتر است** چیه؟» طول کشید تا زمانی که آقای یزدی رئیس قوه قضاییه شد و البته پدر از طریق یک واسطه نامه ای به حضرت امام رساند و امام فرموده بودند که من این شخص و خانواده اش رو می شناسم و اموال این خانواده نباید مصادره بشه و توجیه شرعی نداره. با ارجاع آقای یزدی به شعبه ی دیگر دادگاه انقلاب، این حکم مصادره لغو شد.

لیسانس اون موقع! درس اصلیشون هم که اصلاً با شاعری نمی خوند، حقوق تجارت بود. به عنوان استاد مدعو پیش ما می اومدند. بعدها عضو هیئت علمی مدرسه ی عالی کرمان شدند و رفتند دانشگاه آزاد ایران (تقریباً مثل دانشگاه آزاد الآن مکاتبه ای بود). وقتی که این مؤسسات ادغام شدند، همه رفتند دانشگاه علامه و ایشون هم چون حقوق خوانده بودند اول رفتند گروه حقوق و بعد دانشکده ی حقوق. وقتی فوت کردند، شاغل بودند. متأسفانه سخته کردند. نادر نادر پور هم می آمد شب شعر و خیلی افراد دیگر. اصولاً در تمامی دانشگاه ها همین بود، یعنی مثل الآن که انجمن اسلامی و انجمن فلان و... هست نبود.

همچنین مقطع کارشناسی ارشد و دکتری نیز به مقاطع پیشین پردیس افزوده شد. در طول سال های ۶۵ تا ۷۵ پردیس اقدام به خرید زمین های اطراف و نیز تغییر کاربری آنها نمود؛ به طوری که وسعت آن از حدود ۳۰ هزار متر به ۹۰ هزار متر، و تا پایان دهه ۹۰ به ۱۲۰ هزار متر افزایش یافت.

از استعفا و کناره گیری از مدرسه ی عالی برامون بگید و اینکه چرا با وجود اینکه به اون جا خیلی علاقه مند بودید ترکش کردید؟ کلاً هم از فعالیت هاتون بعد استعفا برامون بگید.

انتظاری که داشتیم این بود که به نحو بهتری با ما برخورد کنند و این طور نباشه که یک باره تصویب کنند که مدارس خصوصی کلاً وابسته به دانشگاه ها و دولتی بشوند. تصور کنید که میوه ای رو که حاصل پنج سال تلاش، به دست کس دیگری بدی. من برای دانشگاه اقدام کردم ولی استقبال نشد. کارهای متفرقه ی دولتی انجام می دادم و در سازمان های مختلف، مدیر حقوقی بودم. در تهران هم تدریس دانشگاه انجام می دادم. از اواخر سال ۱۳۵۴ تا سال ۱۳۵۸ من در دستگاه های مختلف مدیریت حقوقی انجام می دادم و چون تجربه ی حقوقی خیلی زیادی نداشتم، بعدها برایم خیلی مفید بود. پس از انقلاب، سال ۱۳۵۸ دانشکده ی مستقلی به نام دانشکده ی علوم سیاسی و اجتماعی وجود داشت. از طرف وزارت علوم بعد انقلاب، آقای دکتر احمد ساعی که از دوستانم و رئیس دانشکده بودند (بعداً استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران شدند)

در سال ۱۳۹۲ در دوره ریاست دکتر محمد مقیمی دانشکده مهندسی با رشته مهندسی کامپیوتر افتتاح شد و در سال ۱۳۹۳ رشته های مهندسی صنایع، مهندسی فناوری اطلاعات و همچنین معماری در مقطع ارشد به رشته های موجود اضافه گردید.



ما چند جا از شما مصاحبه‌های مختلف خونديم كه از عرق شديدتون به دانشگاه علامه طباطبائي گفتيد. حالا اگر بخواهيد بين دانشگاه علامه طباطبائي و مدرسه‌ی عالی یکی رو انتخاب كنيد، كدوم رو انتخاب می‌كنيد؟

عرق من به دانشگاه علامه كه بسیار شديد بوده چون من در تأسيس خود دانشگاه هم ذي‌مدخل بودم و گروهی بوديم در كنار ديگر همكاران كه بسیار زحمت كشيدند. حتی دانشكده‌ی حقوق هم تنها من نبودم ولی اشتباهی فقط به اسم من در رفته. اين نيست كه بگم نسبت به پرديس فارابی بی تفاوتم. به رغم اينكه از برخوردی كه با ما شد ناراحت بودم، حدود ۴-۵ سال پيش در پرديس فارابی كه برای اولین بار دكترای حقوق بين‌الملل راه‌اندازی شد و اتفاقاً رئيس دانشكده‌اش هم دكتر حدادی بود (كه جزء دوره‌های اول فارغ‌التحصیلان دانشكده حقوق دانشگاه علامه در اون زمان بود)، به من پیشنهاد تدریس داده شد و من گفتم كه برام بسیار سخته. دكتر حدادی گفتند: «بالاخره اینجا (پرديس فارابی) حق به گردن شما داره». من گفتم كه به شرطی میام كه حضورم فقط دو سه دوره باشه و بعدش كه راه افتادید ديگه خودتون ادامه بدید. هنوزم كه هنوزه من با دانشجویان اون دوره‌هایی كه در پرديس داشتم در ارتباطم و عزیزان من هستند. يك بار كه به پرديس فارابی رفتم، رئيس دانشگاه تهران هم در اون زمان آمده بودند و می‌خواستند من رو ببینند، خیلی به من محبت و لطف داشتند و تجلیل كردند.



ملاقات دكتر محمدحسين ضیائی بیگدلی با امام موسی صدر

سال ۱۳۹۳ به منظور ارج نهادن به مقام والای فارابی، اندیشمندان مسلمان برجسته ایرانی، این مجموعه به نام این فیلسوف نامور آراسته شد. پرديس فارابی در حال حاضر دارای بیش از ۵۰۰۰ هزار دانشجوی است كه در چهار دانشكده و سه مقطع به صورت روزانه، شبانه و مجازی تحصیل می‌كنند. در پرديس فارابی نزدیک به ۳۰۰ دانشجوی خارجی از کشورهای مختلف در حال تحصیل می‌باشند. ریاست پرديس فارابی از ابتدا با دكتر محمد حسين ضیائی بیگدلی شروع و پس از وی برعهده‌ی دكتر مظاهر مصفا (استاد تمام ادبیات دانشگاه تهران، مصحح و شاعر)، دكتر سید محمد هاشمی (وكیل و حقوق‌دان)، دكتر فیروز حریری، دكتر مجتبی الهیان، دكتر محسن رهامی، دكتر حسن زارعی متین، دكتر رضا پرنجگار، دكتر سید محمد مقیمی، دكتر غلامرضا جندقی بوده است. ریاست كنونی پرديس فارابی برعهده‌ی دكتر علیرضا محمد رضایی است.

جایگاه فعلی حقوق بین‌الملل در دانشگاه‌های كشور رو چگونه ارزیابی می‌كنید؟ متأسفانه يك عده تفكری دارند كه دانشجویهای درس خوان گرایش ارشدشون رو حقوق خصوصی انتخاب می‌كنند و افرادی هم كه درسشون ضعیف‌تره می‌روند سمت حقوق عمومی و حقوق بین‌الملل.

این تفكر يك تفكر اولیه‌ای بوده كه در اولین دوره‌های كارشناسی ارشد و دكترای حقوق بین‌الملل كه راه افتاده بود، وجود داشت اما الان براساس چیزی كه سازمان سنجش به ما نشان می‌دهد، دقیقاً می‌تونیم بگیم كه برعكس شده و خیلی از افرادی كه رتبه‌ها و نمرات بالاتری دارند گرایش حقوق بین‌الملل رو انتخاب می‌كنند. من همیشه به همكاران خصوصی و جزا می‌گم كه این قدر تو مباحث گذشته و كلاسیك ماندند كه وقتی يك مبحث جدیدی مطرح می‌شود، خودبه‌خود دانشجویهای رونده سمت گرایش‌های جدید.

چرا با وجود اينكه بعد استعفاي شما، پرديس فارابی سعی كرد به عنوان عضو هیئت علمی جذبتون كنه، شما قبول نكرديد؟

به هر حال بحث‌های حیثیتی هم مطرح بود. انگار در جایی كه تا آن وقت مالكش بودید، از روز بعد به صورت مستأجر حضور پیدا كنید. برایم خوشایند نبود. شاید الان بگم اون موقع كار بیخودی كردم ولی در لحظه، فرد تحت تأثیر عوامل متعددی قرار می‌گیره كه موجب می‌شوند ديگر تصمیمش منطقی و استدلالی نباشه؛ درست مثل شرایطی كه قبل از رفتن به مدرسه‌ی عالی داشتم و بین دوراهی وزارت امور خارجه و رفتن به قم قرار گرفتم و سكونت شبانه‌روزی رو در قم به مدت ۵ سال انتخاب كردم در حالی كه اصلاً ناراحت نبودم و خیلی هم علاقه‌مند بودم.

تا سال ۱۳۷۶ شما رئيس گروه حقوق دانشگاه علامه طباطبائي بودید و در اون سال دانشكده‌ی حقوق تأسيس می‌شه. از تأسيسش برامون بگید.

ما ابتدا گروه بودیم و من تلاش كردم كه گروه تبدیل بشود به دانشكده كه بسیار كار سختی بود. وزارت علوم بسیار مخالفت می‌كرد، حتی دانشگاه تهران و دانشگاه شهید بهشتی (كه دو دانشكده‌ی اصلی حقوق در این دو دانشگاه قرار داشت) بسیار مخالف بودند و می‌گفتند كه شأن دانشكده‌ی حقوق پایین می‌آد. ولی به هر حال من از پانزدهم و رئيس دانشگاه، آقای دكتر خلیجی، كه همواره ذكر خیرشون رو كردم و بعد از دكتر اسلامی رئيس دانشگاه بودند، خیلی زحمت كشیدند و موفق شدیم دانشكده‌ی حقوق رو تأسيس كنیم. يك سال و نیم ابتدایی هم خودم رئيس دانشكده بودم.



دیدار و مصاحبه چرخه با دکتر محمدحسین ضیایی بیگدلی ۱۷ شهریور ۱۳۹۹

بیش تر از اینکه کتاب حقوق که رشته‌ی تحصیلیته داشته باشی، کتاب شعر داری. به ما می گفت: «من ادبیات دوست داشتم ولی پدرم اجازه نداد دنبال علاقه‌ام برم و مجبور شدم به خاطر وی به سمت رشته‌ی حقوق بیام.» البته من دیدم که طرف لیسانس گرفته ولی باز رفته از اول رشته‌ی دیگری که مورد علاقه‌اش بوده شروع کرده خوندن. باز هم به نظر من عمری هدر نرفته و بهتر از اینکه بخوای بی علاقه‌گی رو وارد کار هم بکنی و بهترین سال های عمرت به علاقت نپردازی. نکته‌ی دیگر اینکه که با پیش فرض علاقه، به واقع باید بهای بدید به علاقتون. اینکه صرفاً برای نمره گرفتن و پاس کردن بخواید درس بخونید با علاقه هم خوانی ندارد و بی علاقه‌گی رو نشان می دهد. مرحله‌ی بعدی مهارتی ست که شما دارید که ربطی به دانشگاه محل تحصیل شما ندارد و باید بعد از فارغ التحصیلی جواب این سؤال رو که «چه چیزی بلد هستید» بدانید. من هم کشاورزی دوست داشتم ولی وقتی وارد رشته‌ی حقوق شدم علاقه‌مند شدم. پدر من دوستی داشت که رئیس کارگزینی دادگستری بود و بنابر نظر پدر که من باید قاضی بشم و باید تجربه کسب کنم؛ وقتی وارد دانشگاه تهران شدم، استخدام وزارت دادگستری و تقریر نویس اداری دادگاه استان (منشی دادگاه) ضمن دانشگاه رفتن شدم. ۳۷۵ تومان هم حقوق می گرفتم و خیلی هم خوشحال بودم. بسیار تجربه‌ی خوبی بود.

دلتون برای پردیس فارابی تنگ نشده؟ ارتباطتون با مدیران و استادان پردیس چه طوره؟

اولا که اون بافت قدیم دیگر وجود نداره و دکتر رهامی واقعاً طی مدتی که رئیس پردیس فارابی بودند، دانشگاه را از لحاظ فیزیکی خیلی توسعه دادند. هر دفعه که رفتم پردیس، دوستان به من جاهای مختلف دانشگاه رو نشون دادند ولی این دیگه اون نیست. البته این به این معنا نیست که تعصبی نداشته باشم. کماکان تعصب دارم و وقتی هم برخی ناملایمتی ها نسبت به برخی اعضای هیئت علمی های پردیس فارابی می بینم (حالا اسم نمی برم) خیلی ناراحت می شم که چرا باید اینجوری با استادی که ۴-۵ ساله به شایستگی کار کرده، برخورد بشه و بعد به یک باره اخراجش کنند. جدا از جنبه‌ی کلی قضیه که آدم ناراحت می شه، وقتی یک مهره برداشته می شه یک خلأ ایجاد می شه و دیگر دانشجوها نمی تونند استفاده مبرند.

در بخش آخر مصاحبه اگر سخنی یا نصیحتی با دانشجوها که مخاطبان اصلی نشریه هستند، دارید بفرمایید.

در دنیای امروز که روان شناس ها می گویند بدترین کار نصیحت کردن است. برای اینکه ثابت شده جواب عکس می ده و بهتره بگیم توصیه تا نصیحت. در وهله‌ی اول به دانشجویان می گم که اگر به رشته‌ای که در آن در حال تحصیل هستید علاقه ندارید، سریعاً تغییر رشته بدید. هر چه قدر هم زمان صرف رشته‌ای که علاقه نداشتید کردید، مهم نیست. نگران زمان از دست رفته‌ی عمرتون نباشید؛ در مجموع زندگی‌تون ۲-۳ سال به چشم نمی آد در عوض شما دنبال رشته‌ای رفتید که علاقه داشتید. به مرحوم حمید مصدق می گفتیم: خیلی متناقضی. از یک طرف شاعری و از طرف دیگر حقوق دان هستی.

۱۵

اساتید برجسته و فرهیخته‌ای همچون زنده یاد دکتر ناصر کاتوزیان، زنده یاد دکتر فیروز حریرچی، دکتر نجاده‌علی الماسی، دکتر ایرج گلدوزیان، دکتر ربیعا اسکینی، دکتر ابوالحسن فقیهی، دکتر سید مهدی الوانی، دکتر علی اکبر فرهنگی و بسیاری دیگر تاکنون با پردیس فارابی همکاری داشته‌اند که باعث افتخار این مجموعه است و در پنجاهمین سالگرد تاسیس دانشگاه، یاد و خاطره‌ی این عزیزان را گرامی می داریم.

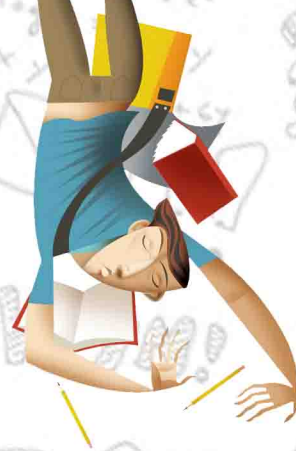


پردیس فارابی دانشگاه تهران

فرتورگر: جواد تیموری



مرثیه‌ای برای دانشجو



صبح است بیست و نه شهریور
دل می‌تپد به شادی
فریادی (برای آقایان با صدای
دورگه برای خانم‌ها با صدای
جیغ)
ادوبی کانکت سلام (۲)
درس‌م خیلی خوبه
کروناهم تمومه

این که این تابستون کوتاه‌ترین تابستون عمرمون بود، خودش بارها
پخش "سس ماست" رومی طلبه
اینکه چرا برای بازگشایی مدارس نه روز دهم و نه روز
بیستم بلکه پونزدهم شهریور انتخاب شده و زنگ تفریح
حذف شده و خوراکی خوردن در مدرسه ممنوع شده و
باید با ماسک به صدای معلم گوش داد که خاموش کردن
لامپ‌ها و خون‌گریستن می‌طلبه
اما اینکه چرا و بر چه اساس دانشگاه تهران روز بیست و
نهم یا سیام شهریورماه رو برای شروع کلاس‌ها انتخاب می
کنه سوالیه که هنوز دانشمندان نتونستن به جوابش دست
پیدا کنند؛ شاید روزی داروی کرونا همه رو درمان بکنه اما
منطق گردآورنده برنامه دانشگاه تهران در سال تحصیلی رو
هرگز درست نمی‌کنه!! حتی کارگران سازنده اهرام مصر هم
تعطیلات تابستانی کامل داشتن. چه در ذهن تدوین‌کننده‌ی
وقت می‌گذشته و چرا می‌خواسته بدترین ضد حال ممکن رو به
ما بزنه، بی‌خبرانیم! اما باید از این روش به عنوان یکی
از هوشمندانه‌ترین روش‌های "چگونه حال دانشجو را بگیریم؟"، در کتاب
مخصوصش استفاده بشه.

اینکه داریم به روزهای ملکوتی پرسیدن سوال‌هایی از قبیل:
«استاد نیومدن دوستان؟ دوستان صدا دارید شما، دوستان؟
دوستان می‌شه اسم منم بگید، دوستان؟ اینترنت
من ضعیف شده دوستان. دوستان استاد گفتن وارد کلاس
بشید. دوستان ببخشید استاد حضور غیاب کردن؟ استاد
کلاس رو برگزار کردن؟» در گروه‌های دانشجویی نزدیک می‌شیم و
بعد از خروج از برنامه ادوبی کانکت هر آن خطر تشکیل کلاس
وجود داره و نمی‌شه با دوستان همیشه متحد به نشانه
اعتراض و عدم تشکیل کلاس، کلاس رو ترک بکنیم -
جان؟ بله؟ از اتاق فرمان اشاره می‌کنن اون زمان هم یه
سری از افراد برمی‌گشتن و کلاس ادبیات عمومی تشکیل می
دادن؟! آخی من ناراحت شدم! القصه، علی‌رغم اینکه با
پرسیدن این سوالات رو مخ افرادی که گروه رو میوت فور
اور (Mute forever) کردند، پیاده قدم می‌زنیم اما فضیلت‌های هم
داره: از جمله اینکه نباید در اتوبوسی وقت بگذرونیم که با
سرعت حلزون به قدری شلوغه که باید ساعت سقفی
اتوبوس رو با دست به جای میل‌ها بگیریم (بر اساس برداشت
هایی از کتاب "عزیزم هل نده" که به زودی از مجموعه‌ی تجربه‌های

نویسنده‌ی منحوس این سری مجموعه‌ها و وسایل نقلیه
عمومی منتشر می‌شه) از لطایف الهی است. امیدوارم
اگر این ترم هم به شکل مجازی آغاز شد و از شبیه
زندگی به روال عادی برگشت، گروه‌های مجازی کمتری در
واتساپ تشکیل بشه؛ چون حضور اساتید در گروه‌ها باعث می
شه خیلی‌ها تو رو در بایستی بمونن و نتونن تا اول اساتید
گروه رو ترک کردن، گروه رو ترک بکنن. این مسئله
گویا حکم خارج شدن از یک در رو برامون
پیدا کرده و با تعارف منتظر اقدام طرف مقابل
هستیم؛ مثلاً من از ترم دوم عضو گروهی شدم که
خجالت می‌کشم اون رو ترک بکنم. اگر این وضع ادامه پیدا
کنه، تا پایان سال هزار و چهارصد باید یه عضو
ساده باشم تا آداب ادب رو رعایت کرده باشم؛ لذا
خواهش می‌کنم شماها برید که من هم برم

اما اینکه چرا ورودی‌های جدید نه مهر ماه وارد
دانشگاه میشن و نه بهمن ماه بلکه این وسط
یه‌جوری که مثلاً شرایط عادیه در کلاس‌های
درس چپانده می‌شن امری شده که اگر بخوایم روشن
فکری به خرج دهیم باید گفت: عادت‌هایی
شکسته می‌شوند و زمان تغییر برای جامعه‌ای فرا می‌رسد اما
اگر از من دانشجوی ملو (Mellow) سوال پرسید، افسوس می
خورم که چرا این دانش آموزان (سابق) نباید از بهمن
وارد دانشگاه بشن؟ و چقدر افسوس که کمتر
می‌تونن روزها تا سر ظهر بخوابن و این
جدیدالورودان نمی‌تونن از من بعیدالخروج آدرس سلف
و نمازخونه پرسن و من کارت دانشجویی اون‌ها رو ببینم و
بگم: «عه برای شما این شکلی شده. زمان ما این
نبود!» (هر چند با سرعتی که دوستان ما دارن
واحد‌ها رو انتخاب می‌کنن، در نهایت من و مسئولین همیشه
به ناهار و نماز رفته می‌مونیم) و آخرش یه مدرک می
خرن، سر صف بهم جایزه می‌دن تا مزارم رو مفقود
بکنم. در نهایت اینکه اگر زیاد از واژه اینکه استفاده
کردم مثلاً سعی داشتم متدهای جدیدی در عرصه طنز
نویسی به کاغذهای سربی کشور بیفزایم و حاصل
تفکرات مغز کوچک زنگ‌زده‌ام بود. در پایان اینکه سال
تحصیلی جدید هم به متفاوت‌ترین شکل ممکن (هر چند
منتظریم شب بیست و هشتم شهریور ماه اتفاقاتی از
قبیل حمله موجودات فرازمینی، سونامی در شهر قم،
دزدیده شدن توسط شخصیت‌های بازی‌های کامپیوتری و
زندگی کردن با اون‌ها در شهرهای خیالیشون، سفر به
قاره دیگر، آغاز جنگ جهانی سوم و... رخ بده) خواه و
ناخواه آغاز می‌شه و هر یک ساعت اینجا معادل هفت ساعت
روی کره زمینه و حتی اگر به شکل مجازی، حضوری،
انتزاعی و سوررئال هم باشه و حتی اگر همه این
روزها خوابی عمیق باشه، باز از غم غروب بیست و
هشت شهریور ماه کم نمیشه! (سس ماست)



واژه مهر؛

پردیسی

همتراز: فردوس | بهشت | باغ‌های ایرانی | ...

/Pardis/

یکی از واژه‌های پرکاربرد و با مفاهیمی گوناگون است که در طول زمان نه تنها از کاربرد آن کاسته نشده، بلکه معانی نو بر آن افزوده شده است.

این واژه ریشه در پارسی ماد (مادی / آتروپاتکان) دارد و از واژه مادی پارادِئزا برگرفته شده است. که به معنی "باغ و بستان دیوارکشی شده" است. پارا به معنی فرا و دَئزا به معنی دیوار است.

جالب‌ترین نکته‌ی این واژه آن است که واژه‌ی بسیار کهنی است و کمتر واژه‌ای با این قدمت یافت می‌شود که تقریباً بدون تغییر در زبان‌های مختلف جهان به چشم بخورد. پردیس در قرآن و زبان عربی به صورت فردوس (بهشت برین / بالاترین طبقه‌ی بهشت) و در زبان‌های اروپایی به صورت‌های تقریباً یکسان آمده است (در انگلیسی به صورت Paradise و در فرانسوی به صورت Paradis وجود دارد).

گزنفون (Xenophon) درباره کوروش بزرگ و دیگر پادشاهان هخامنشی می‌گوید:

هر کجا که شاه (هخامنشی) اقامت کند و به هر جا که رود، همیشه مراقب است، در همه جا باغهایی باشد پر از چیزهای زیبا، که زمین می‌دهد. این باغ‌ها را پردیس می‌نامند. اگر هوا مانع نباشد، شاه بیش‌تر اوقات خود را در اینگونه باغ‌ها به سر می‌برد.

با این حال مفهوم پردیس در طول زمان دچار تحولاتی شده است. امروزه جدای از معنی باغ (مفهوم مادی و اوستایی) و بهشت (مفهوم اوستایی و قرآنی / عربی)، پردیس به گونه‌ای برای Campus (زمین و محوطه‌ی مدرسه، دانشگاه یا دانشکده) استفاده می‌شود. نکته قابل توجه آن است که در زبان فارسی، پردیس به طور دقیق برای اشاره به "مجموعه‌ای از دانشکده‌ها" بکار می‌رود. این مفهوم نوین بر سازه‌ای کاملاً ایرانی نهاده شده و به همین خاطر، برابر نهاد بیگانه‌ی دقیقی ندارد.

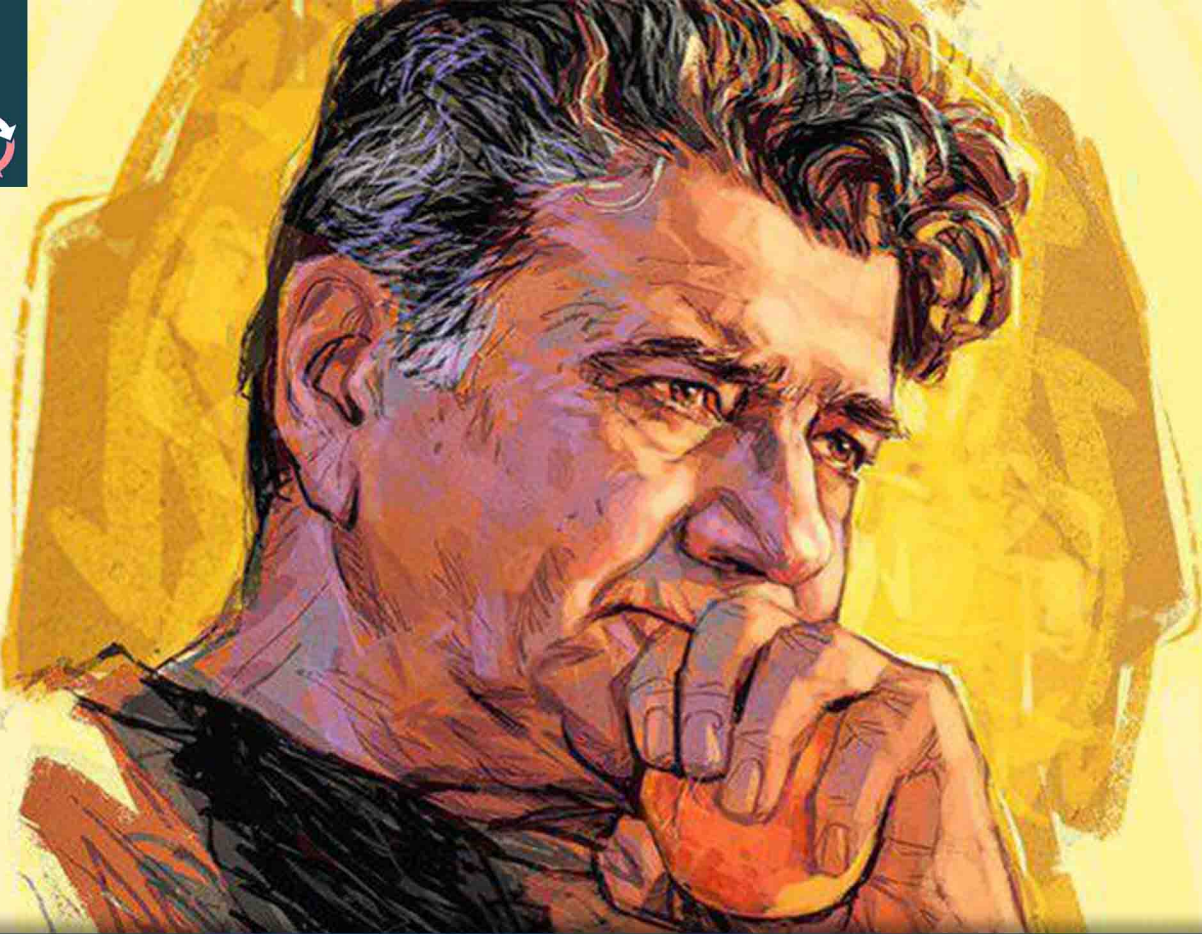
تمامی واژگانی که در بخش "واژه ماه" معرفی می‌شوند در شماره‌های آینده جایگزین واژگان هم تراز ناپارسی آن‌ها خواهند شد.

در صورتی که علاقه‌مند به همکاری با چرخه در این بخش یا دیگر بخش‌های ایستا دارید به سامانه چرخه به آدرس CharkheSJ.ut.ac.ir مراجعه کنید.



دلنگ پردیس

دیدار دوستان و عزیزانم آرزوست
آن شور و اشتیاق شفیقانم آرزوست
دلنگ شهر مملو از آخوند و زائر
شیخ موتورسوار و خیابانم آرزوست
از بس ملول و خسته‌ام از هر پروتکل
خوابگاهی حوالی بیابانم آرزوست
تا صبح، گیم و فیلم درون اتاقمان
آن خاطرات نزد حبیبانم آرزوست
بی برگه‌ی ورود، پی نمره در امتحان
برگه جوهری شود از قلم دستانم آرزوست
کوبیده‌های سلف، چو سیمان و سنگ سفت
سلف و صف و انتظار رفیقانم آرزوست
جنگ و قتال با ملخ و عنکبوت و سوسک
رزمی چنین میانه‌ی میدانم آرزوست
جایی میان قبر و پزشکی قانونی
آنجا که یافت می‌نشود آنم آرزوست
یعقوب‌وار یا اُسفا می‌زنم ز درس
«دیدار روی یوسف کنعانم آرزوست»
گفتا مُدرسم که «مرنجان مرا برو»
«آن گفتنت که بیش مرنجانم آرزوست»
استاد می‌شود که مرا «ده»، همی دهی
«زین سان همی شمار که زین سانم آرزوست»
«والله، شهر بی تو مرا حبس می‌شود»
آن بارگاه، آن گنبد تابانم آرزوست
کی می‌شود که ختم شود غم، الهنا
صحن و سرای اُم غریبانم آرزوست
استاد، حجم درس، مرا مهلتی نداد
ارفاق‌ها به نمره‌ی ویرانم آرزوست
این حجم درس و وزن کتب، له نمودتم
نیروی رخس و رستم دستانم آرزوست



آواز بموید و بگریه آهنگ؛ کیسویکنز شوراندو مان، چنک فی نالدوتار زاردودف سوزد در سوک کرانامیه ی فرو فرهنک

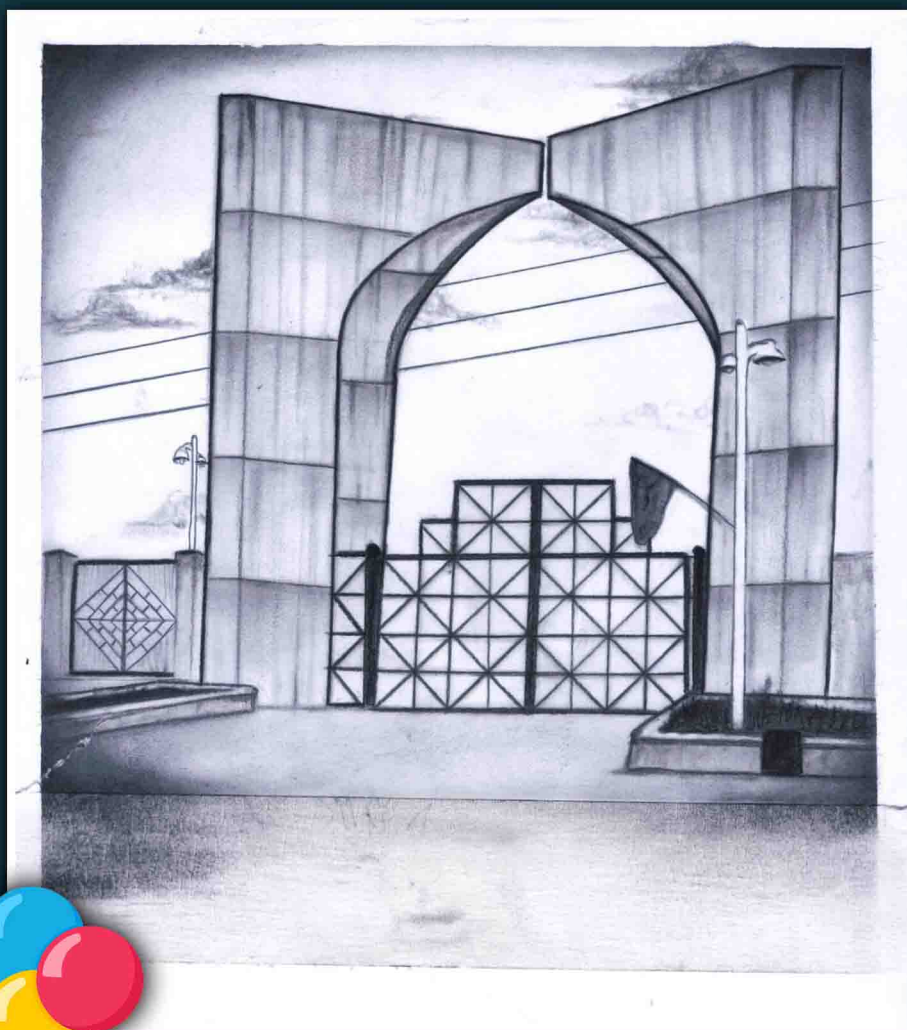
میر جلال الدین کزازی (زروان)

قلب تپنده‌ی نغمه سرای بزرگ موسیقی ایران، استاد عزیز "محمدرضا شجریان" در هفدهمین روز از مهر بی مهر خزان، از حرکت باز ایستاد و هزارستان آوازمان از شاخسار شعر و موسیقی این سرزمین به آسمان پرکشید، تا بی پروا در آستان جانان بر سفره‌ی روزه داران ربنا بخواند و در سحرگاهان با مرغ سحر ناله‌ی مستانه سر دهد.

سخن از عاشقی چون او حدیث نیم قرن فعالیت مستمر در گرامیداشت و برپاداشت نغمات برخاسته از تاریخ موسیقی، شعر و فرهنگ و ادب کهن سرزمین‌مان ایران است.

امروز در فقدان قله‌ی آواز ایران، ملت عزیز و هنردوست سوگوار داغی تازه است. ماهنامه‌ی چرخه، خسران بزرگ از دست دادن این چهره ماندگار و هنرمند اصالت‌مند را به دوست‌داران ایشان تسلیت عرض نموده و از خداوند منان شادی و مغفرت الهی را برایشان مسئلت می‌نماید.

آمین



پنجاه سالگی
پردیس فارابی دانشگاه تهران خجسته باد.